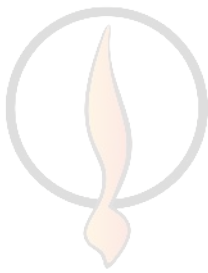
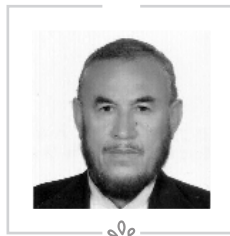


نقش علما و مرجعیت در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



□ غلامسخی حلیمی بلخابی

چکیده:

شیعیان و هزاره‌ها در افغانستان از نگاه مذهبی در اقلیت اند و به همین خاطرستم‌های بسیاری در طول تاریخ از سوی حکومت‌های استبدادی بر آنان وارد شده‌اند. در تمام این زمان‌ها، علما و مرجعیت شیعه به عنوان رهبران دینی، در کنار مردم حضور فعال و تأثیرگذار داشته‌اند. براین‌گونه که نقش آفرینی علما در تحولات سیاسی و اجتماعی، باعث شد که آن‌ها سخت‌ترین فشارها را تحمل کنند و بسیاری شان از سوی دولت‌های خودکامه قتل عام و یا در اسارت و زندان‌ها به شهادت برسند. نقش علمای شیعی در سه دوره گذشته، انقلاب اسلامی و عصر جدید و پس از پیروزی مجاهدین در افغانستان، بسیار آشکار بوده است. در تمام این ادوار علما، کارنامه‌ای بس روشن و درخشانی را از خود بر جای گذاشته‌اند.

در این مقاله نقش علما و مرجعیت شیعه در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه هزاره و شیعه، مورد بررسی قرار گرفته است و کارویژه‌های آنان در جامعه در عرصه‌های مختلف نیز بیان شده است. حضور عالمان چون؛ آیت الله حجت، شهید سید اسماعیل بلخی، مرجع فقیه آیت الله محقق کابلی، شهید عبدالعلی مزاری و ده‌ها عالم و اندیشمند دیگر در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی و مذهبی چه در دوران معاصر و چه قبل از آن، فرهنگ شیعه را حفظ و هویت کتمان شده هزاره‌ها و شیعیان را احیا کردند.

واژگان کلیدی: علما، مرجعیت دینی، شیعیان افغانستان، هزاره‌ها، سیاست و حکومت.

مقدمه

افغانستان از جمله کشورهایی است که ساختار سنتی خود را حفظ کرده است و هنوز هم با تجدد و مدرنیته شدن فاصله دارد. در جوامع سنتی دین و علمای دینی نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی نقش اول را بازی می‌کنند و این‌ها هستند که در بین مردم محبوبیت داشته و دارند از جایگاه بلندی برخوردارند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گروه‌های موجود در جامعه سنتی همانند افغانستان را به دو گروه سنتی و تجددگرا، از هم تفکیک کرد:

الف. تجددگرایی: پس از استقلال افغانستان در ۱۹۱۹ م. به دست امان‌الله خان؛ او سعی کرد گام‌هایی به سوی تجدد و نوگرایی بردارد؛ لذا برای مقابله و از بین بردن محدودیت‌های سنتی که در فراروی تجددگرایی قرار داشت، تغییراتی را در جامعه مدنی انجام داد تا این جامعه بهتر بتواند نوآوری‌های تجددگرایی را بپذیرد (روا، ۱۳۶۹: ۳۳). در این زمینه، نشریه اختصاصی زنان آغاز به کار کرد و هرازگاهی ملکه «ثریا» در آن نوشته‌هایی را نشر می‌کرد. نشریه‌های اختصاصی نه تنها در کابل فزونی یافتند؛ بلکه در شماری از ولایات کشور نیز روزنامه و نشریه‌های دیگری پایه‌گذاری شدند.

در زمان امان‌الله خان، نخستین قانون اساسی افغانستان تدوین شد که خود مقابله‌ای با قوانین سنتی حاکم در جامعه بود. در این زمان مکاتب دخترانه به وجود آمد و گروهی از دختران جهت آموزش به ترکیه فرستاده شدند، زنان حق اشتراک در اجتماعات را یافتند، رفع حجاب نیز صورت گرفت. این تحولات تجددگرایانه در حالی صورت می‌گرفت که در فضای عمومی جامعه، ذهنیت سنت‌گرایانه حاکم بود. هرچند عده‌ای از مردم در شهرها و به خصوص در کابل از این حرکت نوگرایانه شاه، حمایت کردند؛ اما اکثریت مردم در ولایات با هرگونه حرکت نوگرایی و به طور عمده با برنامه‌های اصلاحی ایشان و تأمین حقوق مدنی زنان، آزادی‌ها و آموزش آنان مخالف بودند.

اصلاحات به شیوه امان‌الله خان در افغانستان، یکی از شدیدترین دوره‌های مبارزه و تقابل سنت و مدرنیته بود که سرانجام سبب سقوط دولت شد. در سقوط دولت

نوگرایی امان‌الله، گذشته از عوامل بیرونی، ذهنیت سنت‌گرایی مردم و استفاده از این ذهنیت توسط علمای سنت‌گرا نقش اساسی را بازی کرد.

ب. سنت‌گرایی: از آنجایی که جامعه افغانستان یک جامعه کاملاً سنتی است و گروه‌های سنتی نقش برجسته‌تری در تحولات سیاسی و اجتماعی دارند. علما از جمله قشرهای سنتی به شمار می‌آیند که مکتب‌خانه‌ها، مدارس، مساجد و حسینیه‌ها را کنترل می‌کنند. رفتارها و کنش‌های علما و طلاب علوم دینی به عنوان الگوی رفتاری برای اکثریت مردم افغانستان قابل قبول است. گذشته از این‌که، مکتب‌خانه‌ها، مدارس و مساجد محلی برای اجتماع کودکان محسوب می‌شوند؛ علما بر این اماکن نظارت داشته و کودکان روند «جامعه‌پذیری» را از این مدارس و مساجد و در نزد ملام امامان آغاز می‌کنند. با آغاز انقلاب اسلامی و راه افتادن جریان اسلام‌گرایی در جهان اسلام، نقش علما، مدارس و مساجد در رشد بنیادگرایی اسلامی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. در این بین علمای شیعی بیش از هر گروه‌های دیگر، فرصت حضور در جامعه را پیدا کردند و به ویژه از سال ۱۳۷۲ به بعد و با تشکیل نهاد مرجعیت شیعه در افغانستان، سازمان علما به یک نهاد قدرت‌مند سیاسی، اجتماعی و دینی تبدیل شد.

تا پیش از شکل‌گیری نهاد مرجعیت تقلید شیعه در افغانستان، نقش علما در تحولات سیاسی و اجتماعی، نامتمرکز کم‌رنگ و پراکنده بود. شکل‌گیری نهاد مرجعیت دینی، موجب شد که قدرت سیاسی و اجتماعی علما افزایش یابد و شیعیان نسبت به سرنوشت آینده خود فعال‌تر شوند. از این جهت لازم است که عملکرد علما از دوران‌های گذشته تا حال در تحولات سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. پرسش اصلی‌ای که ما به دنبال پاسخ به آن هستیم، این است، علمای شیعه و در رأس آن نهاد مرجعیت دینی، چه نقشی در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان داشته‌اند؟ واکاوی، تبیین و تحلیل این نقش، مسئله اصلی است که باید در این مقاله به آن پرداخته شود.

مفاهیم و کلیات

۱. مفاهیم

الف. شیعه: شیعه در لغت به معنای پیرو، دوست و تابع است. چنان‌که «ابن منظور» می‌نویسد: شیعه به پیروان و انصار کسی گفته می‌شود و برای مفرد، تشبیه به جمع به صیغه واحد به کار می‌رود و در آن مذکر و مؤنث تفاوتی نمی‌کند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۸). زبیدی می‌گوید: «وشیعة الرجل اتباعه و انصاره و کل قوم اجتمعوا علی امر فهم شیعة» (زبیدی، ۱۳۸۵: ۳۰۳) شیعه مرد، پیروان و مددکاران وی، هر گروهی که بر چیزی اجتماع کنند، شیعه شمرده می‌شود. قاموس المحيط نوشته است: «شیعة الرجل اتباعه و انصاره و الفرقة علی حدة و یقع علی الواحد و الاثنین و الجمع و المذکر و المؤنث» (فروزآبادی، ۱۳۹۷).

شیعه در اصطلاح، به پیروان علی بن ابی طالب^(ع) اطلاق می‌شود. شهرستانی در این باره می‌نویسد: «شیعه، کسانی هستند که تنها از علی^(ع) پیروی کرده و به امامت و خلافت او از طریق نص معتقدند و می‌گویند امامت از او خارج نمی‌شود، مگر با ظلم» (شهرستانی، ۱۳۶۳). پس شیعه در اصطلاح، بر آن دسته از مسلمانان اطلاق می‌شود که حضرت علی^(ع) را جانشین و خلیفه بلافصل پیامبر اسلام^(ص) می‌دانند و آن حضرت را بر دیگر صحابه ترجیح می‌دهند.

ب. علما: علما و روحانیت شیعه از منظر جامعه‌شناختی، به طبقه یا گروه رسمی مبلغ، مروج و مفسر مذهب تشیع که به صورت مداوم، نقش محوری خود را در جامعه ایفا می‌کند، اطلاق می‌شود. آنان باتوجه به تحصیل در حوزه‌های علمیه، تبلیغ و حفظ اسلام را از وظایف خود تلقی می‌کنند (خمینی، بی‌تا).

از نظر تاریخی علما با ظهور اسلام همزاد بوده است. پیامبر اکرم^(ص) به عنوان بلند مرتبه‌ترین رجل دینی، ضمن این‌که خود به ایفای نقش علمای در ابعاد معنوی و سیاسی می‌پرداخت، برخی از اصحاب مانند مصعب بن عمیر و معاذ بن جبل را نیز مأمور تبلیغ عقاید و احکام اسلامی می‌کرد (مطهری، ۱۳۵۷). مهم‌ترین دلیل برای این‌که در ذات اسلام، گروهی به نام

فقها یا علما وجود داشته است و فرایند تاریخی اسلام نیست، دستور صریح قرآن است که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه، ۱۲۲) و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (تا طایفه‌ای در مدینه بماند)، که در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟! شاید بترسند، و خودداری کنند!»

توجه به شرایط صدور این فرمان، یعنی موقعیت حساس و اضطراری جنگ و جهاد از یک سو و شمول آن «مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ» از سوی دیگر، بیانگر ضرورت اهمیت پیدایش طبقه علما و مبلغان دین، هنگام ظهور اسلام بوده است (قنبری، ۱۳۸۱: ۲۷۰).

ج. مرجعیت: واژه مرجع در لغت، اسم مکان به معنای محل رجوع است. از این رو، در اصطلاح، به مجتهدی که نسبت به دیگران اعلم باشد و شرایط دیگری مانند پارسایی و آگاهی لازم از مسائل جهان اسلام و تشیع را داشته باشد، مرجع می‌گویند و شیعیان در احکام شرعی به وی رجوع می‌کنند. بر این اساس، مرجعیت زعامت امور دینی مردم است و به فردی اطلاق می‌شود که توان استنباط احکام شرعی را از کتاب، سنت، عقل و اجماع داشته باشد و چنین فردی در اصطلاح فقهی؛ فقیه، مرجع تقلید و مجتهد نامیده می‌شود. به اعتقاد شیعه، مرجع تقلید، جانشین امام معصوم است که علی العموم به این منصب انتخاب شده است. امام صادق^(ع) می‌فرماید: «وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرِثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ (کلینی، ۱۳۶۵). علما وارثان انبیاء هستند، این وارث برای درهم و دینار نیست؛ بلکه علم را به ارث گذاشته‌اند، پس کسی که از آن علم بهره‌گیرد، فیض فراوان نصیبش خواهد شد.»

۲. پیشینه تاریخی تشیع در افغانستان

افغانستان از نظر موقعیت جغرافیایی تقریباً در مرکز

آسیا قرار گرفته است و «قلب آسیا» و «کلید قاره» توصیف شده است. این کشور به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد، همواره مورد تاخت و تاز قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای قرار داشته است. در زمان استعمارگری قدرت‌های استعماری، افغانستان کمر بند امنیتی هند و انگلیس به حساب می‌آمد. در دوره جنگ سرد و نظام جهانی دو قطبی، این کشور مسیری آسان برای اتحاد جماهیر شوروی، جهت دستیابی به آب‌های گرم و تأثیرگذاری مستقیم بر ذخایر انرژی خاورمیانه به شمار می‌رفت و به همین علت مورد تجاوز ارتش سرخ قرار گرفت. جمعیت افغانستان به طور کلی مشخص نیست و

اما جمعیت شیعیان، بر اساس تحقیقات پژوهشگران، تقریباً ۲۵٪ تا ۳۰٪ است که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند (سجادی، ۱۳۸۰: ۹۱). هزاره‌ها از نظر اقتصادی فقیرترین مردم افغانستان هستند؛ زیرا هوای سرد، طبیعت خشن، سرزمین کم حاصل هزارستان از یک سو و استبداد وحشیانه دولت‌ها از سوی دیگر موجب شده است تا این مردم در عین عقب ماندگی علمی و فرهنگی، با فقر و تنگ دستی زندگی کنند.

پیشینه تاریخی تشیع در افغانستان به اوایل صدر اسلام منتهی می‌شود. طبق منابع تاریخی، نخستین پیدایش تشیع به مفهوم قبول ولایت اهل بیت^(ع) به زمان حضرت علی^(ع) بر می‌گردد. امرای غوریان به نام آل شنسب، به دست علی بن ابی طالب^(ع)، اولین امام شیعیان، اسلام را اختیار کردند و مردم غرجهستان نیز با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند. امام علی^(ع) عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غوریان فرستاد و او را بر امارت آن سرزمین ابقا کرد و دستور خواندن نماز را نیز برای مردم غور نوشت. بدین ترتیب اسلام در قالب تشیع در آن خطه راه یافت و محبت خاندان پیامبر در قلب مردم غور و هزارستان فعلی راه پیدا کرد.

«نکته‌ای که درباره پیشینه تشیع قابل یادآوری است این است که تاریخ تشیع در افغانستان با ستم پیشگی، تبعیض و تعصب و دست‌های پیدا و پنهان بیگانه، به خصوص در سده اخیر از سویی و مقاومت

بی نظیر و سربدارانه شیعیان، به ویژه هزاره‌ها، از سوی دیگر، عجین شده است» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۴). شیعیان با این‌که همه سابقه طولانی در افغانستان دارند، متأسفانه همواره به طور مخفی و قاچاق زندگی کرده‌اند و اعمال مذهبی‌شان را پنهانی انجام می‌داده‌اند. حتی در دوره مشروطیت و قانون‌گرایی نیز، شیعیان از آزادی در انجام اعمال مذهبی‌شان برخوردار نبودند و بلکه در معرض تحقیر و دشنام برادران اهل سنت قرار داشتند (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۳). این امر سبب شده است که شیعیان در تاریخ غمبار خود، کشتارهای دسته‌جمعی و نسل‌کشی‌های بسیاری را تجربه کنند:

الف. کشتار دسته‌جمعی و نسل‌کشی هزاره‌ها در عصر عبدالرحمان خان. وی با گرفتن فتوای جهاد علیه شیعیان و تکفیر آنان از علمای درباری اهل سنت.

ب. کشتار هزاره‌ها در غرب کابل، قتل عام و نسل‌کشی هزاره‌ها در غرب کابل و فاجعه افشار در سال ۱۳۷۱ از دیگر تراژدی‌هایی است که هرگز از خاطره مردم ما محو نخواهد شد.

ج. نسل‌کشی هزاره‌ها توسط گروه طالبان و القاعده که هنوز هم جریان دارد و گروهگ تروریستی طالبان و القاعده با حملات تروریستی به مساجد، زایشگاه، مراکز آموزشی و مراسم مذهبی و اجتماعی، نابودی هزاره‌ها را هدف قرار داده‌اند.

۳. شیعیان، سیاست و حکومت

شیعیان در افغانستان به خاطر دور بودن از قدرت سیاسی و اقلیت مذهبی، همواره از سوی دولت‌های حاکم و تبعیض‌گرا مورد بی‌مهری قرار داشته‌اند. از این رو شیعیان در طی بیش از دو قرن تاکنون، با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم کرده‌اند و از تبعیضی که علیه آن‌ها از سوی حکومت‌ها اعمال می‌شده است در رنج بوده‌اند.

شیعیان در تمام ادوار تاریخ گذشته هیچ وقت فرصت این را پیدا نکردند که در سیاست و حکومت راه یابند و بلکه از خدمات آموزش عمومی هم اکثراً محروم بودند. ممانعت از ورود در مراکز آموزش عالی و بعضی

رشته‌های تحصیلی از ستم‌هایی بود که علیه آنان اعمال می‌شد. «روا»، درباره فشارهای وارده از سوی حاکمان علیه شیعیان می‌نویسد: «اقلیت شیعه همیشه از قدرت به دور بوده است. اکثریت، آن‌ها را تحقیر می‌کند و تا سال ۱۹۶۳ عملاً زیرچتر حمایت قانون قرار نداشته‌اند. تظاهرات خارجی این مذهب (اقامه نماز با دست‌های باز و اقامه عزا در ماه محرم) ممنوع بود و حقوق جعفری از سوی دولت شناخته نشده بود. احراز مقامات نظامی و سیاسی به روی شیعیان بسته بود» (روا، ۱۳۶۹: ۸۲).

در سال ۱۳۴۶ برای نخستین بار در کابینه اعتمادی یک شیعه به عنوان مشاور راه یافت؛ ولی در عمل قدرت در اختیار دیگران قرار داشت و حضور صوری یک شیعه در کابینه و چند نماینده در مجلس هیچ تأثیر در محرومیت‌زدایی شیعیان نداشت. «این محرومیت سیاسی سبب شد که میان شیعیان نیز افکاری سیاسی رشد کند. در دوره طولانی مدت حکومت محمد ظاهر، میان شیعه و سنی شخصیت‌ها و احزاب سیاسی مذهبی و ضد مذهبی فراوانی پدید آمدند و رشد کردند» (بختیاری، ۱۳۸۵: ۷۶) و این اولین جرقه‌هایی از حضور شیعیان در سیاست بود.

شیعیان به خاطر سیاست‌های تبعیض‌آمیز گذشته، به جای همگرایی سیاسی به اشتراکات قومی بیشتر علاقه داشتند و این امر موجب ترس از مرکز و دوری از مسائل سیاسی در بین شیعیان شده بود. از این رو شیعیان، «به دلیل مواضع مختلف فرهنگی، سیاسی و مذهبی دولت‌ها، نتوانسته‌اند حضور چندانی در قدرت داشته باشند. آنان دولت‌ها را تافته جدا بافته و تحمیل برخورد تلقی می‌کنند که فقط برای آن‌ها تکلیف روشن می‌کنند و مالیات سنگین، سربازگیری و تهدید و ارباب را به ارمغان می‌آورند؛ از این رو آن‌ها نه تنها حامی خود و باورهای شان تلقی نمی‌کنند؛ بلکه عاملی در جهت از بین بردن آزادی و مانعی در برابر استقلال و عمل به بسیاری از باورها و آداب خود می‌دانند» (ناصری

داوودی، ۱۳۸۴: ۲۷).

دور نگهداشتن هزاره‌ها از قدرت یک استراتژی از پیش تعیین شده بود و حتی در حکومت مجاهدین هم شیعیان به عنوان شهروند درجه یک، هیچ‌گاه مورد توجه واقع نشد. این وضعیت اگرچه تا حدودی در نظام سیاسی جدید تغییر کرده است؛ ولی روند تبعیض و نژادگرایی همچنان ادامه دارد و این مسئله موجب رشد و ظهور گروه‌های تندروی مذهبی، تعمیق شکاف‌های قومی، نژادی، منطقه‌ای، زبانی و تداوم جنگ و برادرکشی در کشور شده است.

تحلیلی بر نقش سیاسی و اجتماعی علما و مرجعیت دینی در افغانستان

علما و مرجعیت دینی شیعه در طول تاریخ خونبار خود، زحمات زیادی را برای بقا و گسترش مذهب تشیع متحمل شده‌اند. آنچه که امروزه شیعیان در اختیار دارند، اثرات خون عالمان و مبلغان شهیدی است که در راه احیای باورهای شیعه جان‌شان را در این راه نثار کردند. بعد از عصر ائمه اطهار^(ع) این علمای دین بودند که به عنوان جانشینان آنان به مشکلات دینی و مذهبی مردم رسیدگی و امورات آن‌ها را سرو سامان می‌دادند.

در این بین علمای افغانستان که در یک فضای بسته و ظالمانه سیاسی و اجتماعی به سر می‌بردند و از هیچ‌گونه آزادی سیاسی و مذهبی برخوردار نبودند، بیشترین زحمات را برای احیای باورهای شیعه اثنی‌عشری به جان خریدند و از هیچ کوششی دریغ نکردند. در این جالازم است که به برخی از فعالیت‌های دینی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها اشاره شود:

۱. سیاست و اجتماع

دخالت علما در سیاست به مسئله رابطه دین و سیاست برمی‌گردد و این‌که آیا بین دین و سیاست رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟ این مسئله بعد از عصر ائمه معصوم و شروع غیبت کبرا بین علمای شیعه مطرح شد و اکثر علمای شیعه در گذشته مداخله در



علمای شیعه معمولاً تحصیلات خود را از مکتب‌خانه‌ها شروع می‌کنند و بعد وارد مدارس علوم دینی می‌شوند. در این مکتب‌خانه‌ها سواد اولیه مانند قرآن کریم، دیوان حافظ، بوستان سعدی و مقداری ادبیات عرب آموزش داده می‌شود و بعد وارد حوزه‌های علمیه می‌شوند.

حوزه‌های علمیه محلی برای تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی به شمار می‌آید و این مدارس هیچ وقت زیر نظر دولت‌ها قرار نداشته است و به طور آزاد و مستقل وزیر نظر علما به فعالیت‌های شان ادامه داده‌اند. این مدارس گذشته از این که محلی برای تحصیل طلاب علوم دینی به حساب می‌آمدند، مرکزی برای تصمیم‌گیری و فعالیت اجتماعی علمانیز بوده‌اند. از آن جا که روحانیت افغانستان در گذشته فاقد یک نهاد منسجم و سلسله مراتبی بوده است؛ این مدارس بهترین مکان برای تصمیمات مهم اجتماعی، سیاسی و دینی آنان بود. از این روی، حاکمان جبار افغانستان همواره از وجود مدارس علمیه شیعه هراس داشته‌اند و آن را تهدیدی برای حاکمیت شان می‌دانستند؛ لذا علمای شیعه حق تأسیس مدرسه علمیه و مسجدی را در شهرها و برگزاری آزادانه مراسم مذهبی خود رانداشتند.

در عصر عبدالرحمان، یکی از قشرهای که بیشترین آسیب را دید، علمای شیعه بود. رژیم مستبد و خود کامه عبدالرحمان، با استفاده از فتوای علمای درباری و شگردهای گوناگون به قتل عام و نابودی شیعیان و هزاره‌ها مبادرت ورزید. بنا به نقل مورخان، بیش از ۶۲٪ از شیعیان و هزاره‌ها را قتل عام کرد و بسیاری از طوایف هزاره منقرض شدند و عده‌ای دیگر به ایران و پاکستان مهاجرت کردند. عبدالرحمان، برای تکمیل سیاست ضد دینی، غیر انسانی و اسلامی خود، اکثر علما و رهبران مذهبی شیعیان که مروج احکام تشیع و حافظ مکتب جعفری بودند، حبس و اعدام کرد. در سال ۱۳۰۱ ش. علاوه بر قتل عام مردم هزاره، مساجد و تکیه‌خانه‌های شیعیان گرفت و آن‌ها را به علمای اهل سنت سپرد (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۶۶). در پی این سیاست‌های ظالمانه افغانستان، فعالیت علما محدود بود و تا قبل از انقلاب اسلامی، حوزه علمیه شناخته شده‌ای که علما بتوانند در آن

امور سیاسی را در عصر غیبت از وظایف خود نمی‌دانستند، لذا سعی داشتند که از مسائل سیاسی کناره بگیرند. علمای شیعی در افغانستان، از یک طرف خود را متعهد به پیروی از نهاد مرجعیت شیعه در نجف و قم می‌دانستند و تفکر مسلط در این دو حوزه کهن شیعه نیز مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی و حکومتی بود و از سوی دیگر، شیعیان در اقلیت قرار داشتند و از هیچ‌گونه آزادی مذهبی و دینی برخوردار نبودند. این مسائل زمینه را برای انزوای بیشتر سیاسی علمای شیعه در افغانستان فراهم آورده بود و علما فقط نسبت به انجام امور شرعی و دینی خود را موظف می‌دانستند.

تفکر جدایی دین از سیاست در اسلام که یک طرح از پیش تعیین شده از سوی دشمنان اسلام بود و کمتر کسی جرئت می‌کرد که برخلاف آن حرفی بزند. مراجع تقلید شیعه اکثراً وظایف خود را محصور به امور حسبیه کرده بودند و مگر موارد نادری که حرکت‌های سیاسی از علمای شیعه دیده شده است. انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی^(۳) یک حرکت کاملاً جدیدی بود و با شعار «دیانت ما عین سیاست ما است» به وقوع پیوست. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بر کل جهان اسلام و از جمله افغانستان، به علت مشترکات مذهبی و فرهنگی که بین این دو ملت وجود دارد، تأثیر زیادی گذاشت. روحانیت شیعه در این کشور به پیروی از اندیشه‌های سیاسی امام خمینی^(۳)، نقش فعال تری در میدان سیاست و اجتماع بر عهده گرفتند.

فرایند سیاسی شدن، علما در افغانستان نوع جدیدی از مسئولیت را متوجه آنان کرد و بیشتر علمایی که وارد دنیای سیاست شدن به خاطر منافع شخصی نبود و بلکه در راستای یک رسالت بزرگ دینی و ایمانی وارد این عرصه شدند. هدف علما از روی آوردن به مسائل سیاسی کسب قدرت هم نبود و بلکه تغییر و اصلاح ساختار سیاسی ظالمانه، به نفع عدالت اجتماعی، منافع عمومی و نیازهای عمومی جامعه و در راستای رضایت آفریدگار جهان بود.

۱/۱. سیاست دولت‌ها در قبال علما و مدارس علمیه:

مدارج عالی علوم دینی را طی کنند، در این کشور وجود نداشت؛ لذا علما برای برای ادامه تحصیل در سطوح عالی مجبور بودند به کشورهای ایران و عراق بروند و بعد از فراگیری علوم اسلامی با گرفتن وکالت‌نامه از یکی از مراجع شیعه به کشور بازگردند.

۱/۲. حضور علما در تحولات سیاسی و اجتماعی: در نظام سیاسی افغانستان زمینه برای حضور علما و شیعیان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی جود نداشت و تا سال‌های دهه پنجا، تشیع در انزوای کامل به سر می‌بردند (روا، ۱۳۶۹: ۸۴) و علی‌رغم این فشارها، برخی از علما سعی کردند که در عرصه‌های مختلف حضور فعال داشته باشند. در این جا حضور علما در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را در سه مرحله مورد بررسی قرار می‌دهم:

الف. قبل از انقلاب اسلامی:

علمای شیعه در گذشته، علاوه بر این که با محدودیت‌های مذهبی مواجه بودند، از نظر سیاسی و اجتماعی نیز در فشار شدید قرار داشتند. با تمام این محدودیت و فشارها، عالمان و نویسندگان شیعی سهم جدی در رشد و بالندگی فرهنگ، تمدن و استقلال افغانستان داشته‌اند. قدرت‌نمایی علمای شیعه، در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی در دوره‌های مختلف تاریخی، به خوبی نشان‌گری سهم تأثیرگذار آنان در فرهنگ، تمدن و استقلال این کشور بوده است. مشارکت علما در حراست و دفاع از فرهنگ، تمدن اسلامی و استقلال افغانستان، به ویژه در سه دوره تاریخی و سرنوشت‌ساز در برابر تهاجمات خارجی (جنگ اول و دوم انگلیس و اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش سرخ)، نقش مهم و چشم‌گیری را ایفا کرده‌اند.

ملاً عبدالله قندهاری یکی از علمای برجسته شیعه بود که بعد از تجاوز اول انگلیس به افغانستان، همراه با عالمان اهل سنت و دیگر مردم این کشور قدم به عرصه مبارزه گذاشت. ایشان در سال ۱۲۵۶ق. از قندهار به کابل آمد و با سخنرانی‌های روشن‌گرانه، مردم را با دعوت به سوی وحدت و همبستگی ملی، به جهاد علیه نیروهای متجاوز استعمار پیر

فرامی‌خواند (یزدانی، ۱۳۸۶: ۲۰). این تلاش‌های یک پارچه عالمان شیعه و اهل سنت موجب شد که مردم از سراسر افغانستان با سلاح‌های ابتدایی که در اختیار داشتند، متحد و یک‌پارچه وارد عرصه کار و زار شوند. در جنگ دوم انگلیس نیز علمای شیعه نقش فعال داشتند و از جمله ملاً محمد علی آخوندزاده از شیعیان هرات که بعد از سال‌ها اقامت در مدینه منوره برای مبارزه با کفار به افغانستان بازگشت و با همراه کردن عده‌ای با خود در صف مبارزه با متجاوزین انگلیسی پیوست (همان: ۱۴۷).

بستر فعالیت علمای شیعی در افغانستان معمولاً محدود و همراه با مشکلات بوده است و در عین حال سعی کرده‌اند تا بستری برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شان ایجاد کنند. علما برای ورود و ظهور در عرصه‌های مختلف دو روشی به ظاهر متفاوت را در پیش گرفتند؛ عده‌ای رویکرد محافظه‌کارانه و دیگری رویکرد انقلابی و اعتراضی و در مجموع هدف هر دو گروه، بهبود و ارتقای وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان در جامعه افغانستان بود (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

یک. روش محافظه‌کارانه: در این گروه آن دسته از علمایی قرار داشتند که معتقد بودند برای ورود در فعالیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی لازم نیست با نظام حاکم در افتاد و بلکه مصلحت اقتضا دارد که روش مسالمت‌آمیز و محافظه‌کارانه‌ای را بدون برخورد به سیاست نظام حاکم در پیش گرفت. این عده از علما که فعالیت‌شان را از شهرها آغاز کردند کارهای زیادی را انجام دادند و مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. علامه ملاً فیض محمد کاتب هزاره: کاتب یکی از علمای نامی و بزرگ شیعه بود که همانند مولوی عبدالواسع قندهاری (فرهنگ، ۱۳۷۱) طرفدار اصلاحات از درون بود. این دو روحانی مصلح و همفکران‌شان تلاش داشتند با ایجاد اصلاحات دین و مذهب را از سوءاستفاده قرارداد حکام و زمامداران خودسرو ستمگر نجات دهند.

کاتب با روش مسالمت‌آمیزی که در پیش گرفته

اسلامی برداشت» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۲۸۸). آقای حجت باروش مسالمت‌آمیز، نرم و محافظه‌کارانه‌ای که در قبال حکومت اتخاذ کرده بود، توانست حسینی‌های واقع در محله چنداؤل و یکی از مناطق شیعه‌نشین تأسیس کند و اذان، نماز و مراسم مذهبی شیعیان را بدون تقیه در آن‌جا برگزار کند و در کنار فعالیت‌های مذهبی و برگزاری مراسم دینی، به تربیت و آموزش علمی طلاب نیز می‌پرداخت.

۳. آیت‌الله سید سرور واعظ بهسودی: آیت‌الله واعظ از شاگردان آقای حجت است که بعد از بازگشت از نجف، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود را در کابل آغاز کرد. وی مدرسه‌ای در کج‌باب بهسود بنا کرد و در کابل مسجد محمدیه را در جمال‌مینا با بهترین اسلوب ساخت و در کنار آن مدرسه علمی برای تربیت طلاب علوم دینی و کتابخانه عمومی را تأسیس کرد و برای روش کردن اذهان جوانان مجله برهان را منتشر کرد. این فعالیت‌های دینی و اجتماعی آیت‌الله واعظ موجب هراس حکومت وقت شد و لذا در سال ۱۳۴۰ به دستور داوود خان به مدت سه سال به زندان افتاد و پس از برکناری داوود و روی کار آمدن دولت مشروطه دکتر محمد یوسف، وی با جمعی از روحانیون شیعه و از جمله شهید بلخی از زندان آزاد شد (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۸۸). بعد از روی کار آمدن کمونیست‌ها، علمای شیعی علی‌العموم تحت تعقیب قرار گرفتند و برخی از این علما فرصت پیدا کردند به خارج از کشور مهاجرت کنند و اما آیت‌الله واعظ را به جرم مسلمانی، عالم دین بودن و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی دستگیر و زندانی کردند و تا به حال از سرنوشت ایشان خبری در دست نیست (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۳۲۴).

۴. آیت‌الله شیخ سلطان محمد ترکستانی: آیت‌الله ترکستانی از سنین نوجوانی فراگیری علوم دینی را آغاز کرد و برای ادامه تحصیل رهسپار نجف اشرف شد و در سال ۱۳۳۸ به کشور بازگشت و در شهر مزار شریف اقامت گزید. ایشان در شهر مزار شریف فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود را آغاز کرد، مسجد، مدرسه علمی و کتابخانه‌ای را عقب تفحصات

بود، به عنوان کاتب وارد دربار امیر عبدالرحمان شد و سعی کرد با کتابت و قلم، سرنوشت غمبار و آنچه که از فجایع و جنایات بر هزاره‌ها وارد شده بود، برای آیندگان به تصویر بکشد. او در خدمت به مردمش نهایت تلاش را انجام داد تا هزاره‌ها و شیعیان را از انزوای مذهبی و سیاسی خارج کند و این تلاش‌ها در عصر امان‌الله خان نتایج هم داشت. در این دوره به شیعیان آزادی‌های مذهبی تا حدودی داده شد و مرفه‌ترین زندگانی را داشتند: «مرفه‌ترین زندگانی که بر شیعیان روزگاران گذشت ایام حکومت امان‌الله خان بود؛ زیرا بیش از زمام‌داران دیگر به شیعیان آزادی عمل داد، علاوه بر این در مقام نصرت و دفاع از آن‌ها نیز برآمد؛ زیرا شیعیان دلاوران کار آموخته در جنگ و نبرد بودند» (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

در لویه جرگه پغمان در سال ۱۳۰۱ ش، که اولین قانون اساسی افغانستان تصویب شد، کاتب رسماً خواستار رسمیت بخشیدن به مذهب جعفری در قانون اساسی کشور شد که از سوی مخالفان مورد ضرب و شتم قرار گرفت؛ ولی شاه امان‌الله وی را از دست آنان نجات داده و از مجلس خارج کرد (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۳). این اقدام ملاً فیض محمد کاتب هزاره نشان می‌دهد که علمای شیعه در عرصه سیاست گام‌های برداشته‌اند؛ ولی به خاطر سیاست انحصاری و قومی نظام حاکم، هیچ‌گاه به خواسته‌های آنان توجه نشده است.

۲. آیت‌الله سید میر علی احمد حجت: شیعیان تا اوایل دوره حکومت محمد ظاهر شاه در خارج از هزارستان تقیه می‌کردند و شمار اندکی از شیعیان که در کابل بودند نیز جرئت برگزاری مراسم مذهبی خود را به طور آشکارا نداشتند (همان: ۷۸). آیت‌الله حجت^(۵) اولین عالم شیعی به شمار می‌آید که با برداشتن تقیه، مراسم عبادی و آموزش حوزه دینی را از روستاها وارد شهر کابل کرد. ایشان «فعالیت‌های اصلاحی و اسلامی خویش را در قالب برگزاری نماز جماعت، ترویج احکام و اقدامات خیریه آغاز کرد و گام‌های آهسته، اما استوار و اساسی در بیداری اجتماعی، احیای تفکر دینی و نشر فرهنگ

ساخت. وی علاوه بر تبلیغ و تدریس علوم دینی، در حل مشکلات شرعی و اجتماعی مردم نیز رسیدگی می‌کرد و نفوذ فوق‌العاده‌ای در بین مردم داشت. محبوبیت و پایگاه مردمی و روشنگری ایشان سبب شد که در سال ۱۳۵۷ خورشیدی دولت کمونیستی ایشان را همراه با جمعی از علمای شهر مزار شریف دستگیر، زندانی و بعدها در زندان به شهادت رساندند.

۵. **آیت‌الله محمد امین افشار:** آیت‌الله افشار از دیگر علمایی است که بعد از تحصیل در نجف و بازگشت به وطن در کابل اقامت گزید و مشغول فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی شد. ایشان زمینی را در قلعه فتح‌الله که خیبری در اختیارش قرار داده بود، مدرسه علمیه و کتابخانه عمومی بنا کرد و در قسمت دیگر آن، حسینیه‌ای در دو طبقه احداث کرد و همچنین سالن و غسل‌خانه‌ای برای برگزاری مراسم ترحیم و غسل اموات ساخت. آیت‌الله افشار در خطابه و سخنوری مهارت ویژه‌ای داشت و در سخنرانی‌های خود به تحصیل علم و مبارزه با جهل و نادانی تأکید می‌کرد. این‌گونه روشنگری برای زمامداران و به ویژه کمونیست‌ها قابل تحمل نبود و لذا چند روز پس از قیام مردم هرات در سال ۱۳۵۷ ش، توسط کمونیست‌ها ربوده شد. اسم ایشان در لیست پنج هزار شهیدی که در سال ۱۳۹۲ ش، منتشر شد به چشم می‌خورد (ناصری داوودی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

۶. **سید نادر بحر:** آقای بحر دروس مقدماتی را در مدرسه علمیه چهار کنت فراگرفت و برای ادامه تحصیلات راهی حوزه علمیه نجف شد و بعد از بازگشت به افغانستان وارد فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شد و معتقد بود با تربیت افراد باسواد و آشنا به مسائل اسلامی و فنون علمی روز، می‌توان گام‌های مؤثرتری برای شکوفایی و استقلال فرهنگی و سیاسی کشور برداشت (هفته‌نامه وحدت، ۱۳۹). او جزء اولین زندانیان سیاسی از میان علمای در زمان رژیم کمونیستی به شمار می‌آید. رژیم کمونیستی در محرم ۱۳۹۹ ق. بعد از پایان سخنرانی در حسینیه قزل‌آباد و برگشت به منزلش، او را دستگیر و روانه زندان کرد و تاکنون از سرنوشت او معلوم نیست.

نتیجه: این‌ها برخی از علمایی بودند که در فعالیت‌های شان روش مسالمت‌آمیزی در قبال دولت داشتند و حتی در منابع خود بعضاً شاه را دعوی کردند و به همین جهت روحانیان روشنفکر شیعه آنان را ارتجاعی و درباری می‌خواندند؛ این در حالی بود که آنان می‌خواستند از این طریق به بهبود وضعیت اجتماعی و سیاسی شیعیان کمک کنند (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۹۰) و مهم‌ترین دستاورد آن‌ها عبارت بودند از:

۱. برداشته شدن تقیه و برگزاری آزاد مراسم مذهبی در اکثر شهرهای افغانستان که شیعیان در آن‌جا ساکن بودند.

۲. از آن‌جایی که اکثرین علما، سخنرانان توانایی بودند، موفق شدند بسیاری از اعضای کابینه دولت و حتی شاه را در دهه محرم پای منبر خود بکشاند و این امر در بهبود وضعیت شیعیان کمک شایان می‌کرد.

۳. معرفی شیعه در جامعه و به خصوص برادران اهل سنت که اطلاع چندانی از شیعیان و عقاید آن‌ها نداشتند و بعضاً آنان را کافر می‌پنداشتند، چنان که در زمان امیر عبدالرحمان این مسئله به وضوح تبلیغ می‌شد. ۴. ایجاد مدارس علمیه، مساجد و مراکز شیعی در شهرهای کشور.

۵. ایجاد بصیرت و آگاهی در بین شیعیان و به خصوص جوانان و نوجوانان، نسبت به معارف اهل بیت (ع).

دو. روش انقلابی: این عده از علمای شیعه نسبت به گروه محافظه‌کار، تا قبل از انقلاب اسلامی شمار اندکی بودند و بیشتر هم علما و طلاب جوان و دانشجویان را تشکیل می‌دادند (همان). اینان روش مسالمت‌آمیز را در قبال حکومت انحصاری و قبیله‌ای کافی برای ایجاد اصلاحات و تثبیت جایگاه هزاره‌ها و شیعیان در کشور کافی نمی‌دانستند و لذا روش قهر و غلبه را با همکاری علمای اهل سنت بهترین راه برای تغییر وضعیت موجود می‌دانستند. مهم‌ترین علمای این گروه روحانیون قرار ذیل اند:

۱. **علامه شهید سید اسماعیل بلخی:** بلخی یک عالم مبارز و سیاست‌مدار برجسته‌ای بود که برای احقاق



حقوق شیعیان با سخنرانی و اشعار انقلابی خود تلاش کرد تا مردم را بیدار و آگاه کند. او معتقد بود:

«... حاجتی نیست به پرسش که چه نام است

این جا

جهل را مسند و برفقر مقام است این جا

بردگان سرخوش و آزاد به هر جا اما

ملتی بر در یک شخص غلام است این جا

بلخیانکبت و ادبار ز سستی پیداست

چاره این همه یکبار قیام است این جا»

شهید بلخی پس از اقامت در کابل، ضمن

فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی افشاگرانه بر ضد رژیم،

حزب ارشاد اسلامی را سازماندهی کرد تا زمینه را برای

یک حرکت انقلابی فراهم آورد. ایشان در حمل

۱۳۲۹ ش، به همراه دوستانش طرح براندازی دولت وقت

را پی‌ریزی کرد که با خیانت فردی از همکارانش این

طرح افشا و همه دستگیر و زندانی شدند و چهارده سال

زندان را تحمل کرد (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۷۵).

شهید بلخی پس از آزادی از زندان مورد استقبال بسیاری

از مردم قرار گرفت و این یک خطر جدی برای حکومت

بود و لذا در سفری به هزارستان، به علت مریضی سفر را

نیمه تمام گذاشت و به کابل برگشت و در شفاخانه

علی‌آباد بستری شد و در ۲۴ سرطان ۱۳۴۷ به طرز

مشکوک مسموم و به شهادت رسید.

۲. شهید محمد اسماعیل مبلغ: آقای مبلغ، در سال

۱۳۱۹ خورشیدی در کابل به دنیا آمد. پدرش حاجی

مسافر از حصه اول بهسود، نسبت به مشکلات

اقتصادی به کابل آمد و در کارته‌سخی ساکن شد

(انوشه، ۱۳۷۸: ۸۵۹). ایشان آموزش را از مکتب

ابتدایی آغاز کرد و به خواست پدر، مکتب را رها کرد

و وارد حوزه علمیه شد. آقای مبلغ، نزد شهید سید

انور شاه صدر، روحانی مشهور آن روزگار، صرف و نحو را

فراگرفت. بعد از آن کتاب‌های درسی، حاشیه، معالم،

مطول، شرح لمعه، رسائل، مکاسب، کفایه‌الاصول و

شرح منظومه و اسفار اربعه ملاصدرا را نزد اساتید آن

زمان؛ آیات عظام؛ میرعلی احمد حجت، سید سرور

واعظ، محمد امین افشار و مولوی غربت تلمذ کرد.

مبلغ شخص با استعداد، نویسنده، خطیب، استاد

دانشگاه و نماینده مردم در پارلمان بود و توانست در

جرگه فضلا و دانشمندان شهر کابل جایی باز کند

(باهنر، ۱۳۸۶). ایشان یک روشنفکر دینی بود و سعی

داشت با آگاه کردن مردم و تعامل با برادران اهل سنت،

تغییر بنیادین در نظام سیاسی افغانستان به وجود بیاورد

و برای تحقق این خواسته، به عنوان نماینده مردم کابل

وارد مجلس شورای ملی شد و مبارزات سیاسی خود را

از داخل مجلس آغاز کرد. در بیرون از مجلس نیز در بین

جوانان کلاس‌های روشن‌گرانه دینی برگزار می‌کرد و

نهج‌البلاغه را تدریس می‌کرد و این وضعیت برای دولت

قابل تحمل نبود و لذا به طرز مشکوکی او را به

شهادت رساند.

۳. آیت‌الله شیخ قربان‌علی وحیدی جاغوری: آیت‌الله

وحیدی از علمای مبارزی بود که فعالیت‌های

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش را از هزارستان و با

تأسیس مدرسه علمیه اوت‌قول آغاز کرد. ایشان با

جذب طلاب علوم دینی از مناطق مختلف افغانستان،

به تربیت آن‌ها و ترویج معارف اسلامی و بیداری

شیعیان پرداخت و بدین‌گونه راه را برای یک تحول

عظیم علمی، فرهنگی و اجتماعی هموار کرد. او با

احیای شعائر مذهبی مانند عزاداری امام حسین (ع)،

برگزاری نماز جماعت و اعزام مبلغان دینی در مناطق

گونگون کشور به مناسبت‌های مختلف، به ارزش‌های

دینی، تفکر اسلامی و مذهبی رونق بخشید.

آیت‌الله وحیدی نسبت به مسائل سیاسی و

اجتماعی و حل منازعات قومی، حقوقی، منطقه‌ای و

پانصداری از ارزش‌های دینی و منافع مردم اهمیت ویژه

فائل بود. در جریان تجاوز کوچی‌ها در سال ۱۳۳۲

خورشیدی به جاغوری که به شهادت سه نفر هزاره

منجر شد و اموال مردم به تاراج رفت، ایشان با همکاری

علمای منطقه عملاً در برابر متجاوزان به مقابله

برخاست و دستور مقاومت داد. این امر برای رژیم حاکم

قابل تحمل نبود و بعد از این که شکست کوچی‌ها را

مسلم دید، مداخله کرد و اوضاع را آرام کرد و اما آیت‌الله

وحیدی را دست‌گیر و زندانی کرد. ایشان پنج سال در

زندان بود و بعد از آزادی از زندان سال‌ها در بغلان تحت نظر قرار داشت. ایشان پس از کودتای کمونیستی در افغانستان نیز مردم را علیه آنان وادار به مقاومت و مبارزه می‌کرد که از طرف آن‌ها تحت تعقیب قرار گرفت و لذا مجبور به مهاجرت به ایران شد و سرانجام در ۱۳۵۸ در شهر قم به دیار باقی شتافت (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۸۵).

بنابراین، در این برهه از تاریخ غمبار کشور، با تلاش و جان فشانی علمای مبارز، فداکاری و ایثار مردم مؤمن و مخلص اهل بیت (ع)؛ هزاره‌ها و شیعیان از انزوای مطلق سیاسی و اجتماعی خارج و به عنوان یک اقلیت مذهبی وارد عرصه اجتماعی شدند.

ب. انقلاب اسلامی:

با کودتای کمونیست‌ها در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، فصل جدیدی در تاریخ سیاسی افغانستان گشوده شد. از نظر سیاسی برای نخستین بار یک حکومت همه شمول با اشتراک همه اقوام مانند تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها تشکیل شد. از این نظر کمونیست‌ها سهم بزرگی در رفع انحصار قدرت ایفا کردند؛ ولی مردم مسلمان افغانستان با راهنمایی علما، بعد از آگاهی از ماهیت ضد دینی و مذهبی کودتاچیان، در برابر آنان قیام و اعلان جهاد کردند (بختیاری، ۱۳۸۵: ۷۹).

علمای شیعه که اکثراً تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران عمدتاً از مداخله در امور سیاسی اجتناب می‌کردند، حضور علما در رأس احزاب سیاسی و تقدیم ده‌ها شهید، زندانی و مفقودالآثر روحانی در زمان کمونیست‌ها، گواه روشن بر نقش فعال علمای شیعه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. انقلاب اسلامی از عمده‌ترین دستاورد سیاسی علما در افغانستان است که تحولات عظیمی را در زندگی سیاسی و اجتماعی شیعیان در پی داشت.

حضور علما در عرصه سیاسی و مبارزات رهایی بخش مردم افغانستان، اگرچه در ابتدا به علت عدم تجربه کافی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی، مشکلات و نابسامانی‌هایی را به همراه

داشت؛ ولی بعد از گذشت چند دهه و کسب تجربیات؛ علما نیز در عرصه سیاسی مهارت پیدا کردند. شاهد بر این مدعا اقدام سران احزاب سیاسی شیعه در تشکیل حزب وحدت اسلامی در سال ۱۳۶۸ و پایان دادن به اختلافات گذشته بود. حزب وحدت اسلامی قبل از هر چیز دیگریک ضرورت اجتماعی و حاصل تجربیات گذشته بود. فشارهای سیاسی که هویت شیعیان را در معرض تهدید قرار داده بود، رهبران را واداشت که بدون حل مشکلات داخلی خودشان توان چانه‌زنی با هیچ یک از گروه‌های سیاسی رقیب را ندارند. این مسئله باعث شد که حزب وحدت اسلامی با هدف پایان دادن به منازعات داخلی و حضور فعال و مؤثر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، مرکب از تمام گروه‌های شیعه تشکیل شد.

استاد شهید عبدالعلی مزاری^(۶) در سال ۱۳۷۰ از سوی شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی به عنوان دبیرکل آن انتخاب شد. تشکیل حزب وحدت اسلامی با رهبریت استاد شهید مزاری، یک تحول عظیم در حیات سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها و شیعیان به شمار می‌آید. استقرار و اقتدار حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری^(۶) در غرب کابل اوج عظمت هزاره‌ها و شیعیان را به نمایش گذاشت. در این دوره از انقلاب اسلامی علمای شیعی همگام با شهید مزاری بیشترین نقش را در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایفا کردند که دستاوردهای فراوانی را در پی داشت.

ج. عصر جدید:

فضای جدید سیاسی در افغانستان گرچه از نگاه دینی و مذهبی یک فضای کاملاً ایده‌آل نیست؛ ولی قانون اساسی جدید افغانستان این فرصت را برای تمام اقوام ساکن در کشور فراهم کرده است تا آزادانه فعالیت‌های دینی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی داشته باشند. این وضعیت برای شیعیان این کشور یک فرصت استثنائی به شمار می‌آید که باید از آن به نحو احسن استفاده شود. بدون شک امروزه؛ «می‌توان گفت که شرایط نوین، از سویی، دوره طلایی برای ابراز اندیشه، فرهنگ و تفکر



واضح از تحول عظیم در نهاد روحانیت شیعه است. علت آن هم برمی‌گردد به سیاسی شدن علما و تغییر نوع باور و گرایشی که در اندیشه علمای شیعه بعد از انقلاب اسلامی به وجود آمد و آن خودباوری و ایمان به توانمندی‌های آنان بود. چیزی که در گذشته به هر علتی کمتر زمینه ظهور و بروز پیدا می‌توانست.

حرکت علما برطبق خواسته‌ها و باورهای مردم در کشور، نشان از یک رویکرد جدید دارد و این رویکرد نیز با تلاش‌های شهید مزاری^(۵) و سایر شهدای انقلاب اسلامی و بسیج توده‌های مردمی و هماهنگی جریانات شیعی و به خصوص حزب وحدت اسلامی عینیت پیدا کرد. تلاش علمای آگاه و بیدار شیعی و شخص شهید مزاری، با معیارهای فراگروهی، حزبی، منطقه‌ای و... بود که نیروهای شیعی را به شکل یکپارچه و متحد ساخت تا از این طریق با قدرت بیشتر خواسته‌های مشروع سیاسی خود را مطرح کنند. امروزه ما ثمرات این حضور قدرت‌مندان را در عرصه‌های مختلف مشاهده می‌کنیم به گونه‌ای که علمای نخبه شیعی در بالاترین سطوح سیاسی و اداری و قانون‌گذاری کشور حضور فعال و چشم‌گیر دارند. روشن است و هیچ کس نمی‌تواند تأثیر حضور مقتدرانه علمای در عرصه سیاسی و برقراری ثبات و امنیت در کشور را در قالب نهاد مرجعیت شیعه و نهادهای مدنی دیگر همچون شورای علمای شیعه و غیره انکار کند.

۲. علما و کار ویژه‌های سیاسی و اجتماعی

بنیاد دین و عالمان دینی دو نهاد مهم اجتماعی و سیاسی است^{۱۳۴} که در جامعه می‌تواند ایفای نقش کند. نقش عالمان دین به عنوان نهاد دینی؛ حافظ دین و عمق دادن به نفوذ آن به عنوان عامل نجات و سعادت انسان‌ها، سرچشمه معنا و هویت زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر است. عالمان دینی در کشور ما، به خاطر وضعیت سیاسی و اجتماعی گذشته، کم‌تر موفق به ایفای این نقش شده‌اند؛ اما امروزه به علت ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی می‌توان با فعالیت بیشتر در حوزه‌های علمی، مساجد و تشکیل نهادهای مدنی و

دینی است. مقوله‌های ترور، کشتار و تعصب، که موانع اصلی تفکر، اندیشه و فرهنگ بودند، جای خود را به قلم، گفت‌وگو و رسانه‌ها داده‌اند. در چنین شرایطی، زمینه نسبتاً مناسبی به منظور ابراز وجود عالمان، پژوهشگران و روشنفکران دینی فراهم شده است تا فارغ از فشارها و موانع پیشین، به تفکر پرداخته، اندیشه و فرهنگ اصیل اسلامی را، به گونه مستدل و با ادبیات روز و قابل فهم، برای اهل فرهنگ و اندیشه، به ویژه جوانان تحصیل کرده، ارائه کنند؛ خرافه‌ها، پیرایه‌ها و آرایه‌ها را از دامن اسلام بزایند؛ آداب، رسوم و خرده فرهنگ‌های قومی و قبیله‌ای را که در طی قرون، رنگ و صبغه دینی به خود گرفته، باز شناخته، کنار بگذارند و محتوای اصیل و فرهنگ ناب اسلام را به ملت متدین و معنوی افغانستان عرضه دارند.

تجربه تاریخی، به ویژه دهه‌های جنگ داخلی، نشان داد که سوء استفاده از دین و نادیده گرفتن واقعیت چند مذهبی افغانستان نه به نفع تشیع است و نه به نفع تسنن و فاجعه دینی و ملی به بار می‌آورد. پس باید، باتوجه به واقعیت تاریخی و عبرت از فجایع دهه‌های اخیر، از هرگونه انحصارگرایی و تشنج‌انگیزی که فضای تفکر، اندیشه‌ورزی و آزاداندیشی را به مخاطره می‌اندازد، پرهیز کرد. اسلام در فضای آرام، آزاد و به دور از تنش و خشونت، بیش‌تر می‌تواند رشد و گسترش یابد» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۴).

باتوجه به شرایط تاریخی به وجود آمده، علمای دین، باید نقش خود را به طور صحیح انجام دهند و امروز شرایط با گذشته بسیار فرق کرده است. علما و مرجعیت شیعه چنان‌که در عرصه‌های علمی و فرهنگی کشور؛ با ساختن ده‌ها مدرسه، مصلا، مسجد و حسینیه و... تحول ایجاد کرده‌اند و علم دین را از صورت انزوا، گوشه‌های منازل و مخفیگاه‌ها در گذشته، به عرصه‌های کلان اجتماعی کشانده‌اند، در عرصه‌های سیاسی و انکشافی نیز باید مصدر تحولات و خدمات در کشور باشند. حضور کمی و کیفی روحانیت شیعه در سیستم اداری و آموزشی کشور بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی در افغانستان، نشانه

مؤسسات آموزشی، خدماتی و... شعائر دینی را پاس داشت و در دفاع از حقوق مردم و تحقق عدالت اجتماعی، نقش بهتری ایفا کرد.

امروز دیگر آن مشکلات و دشواری‌هایی که چه در گذشته و چه در زمان انقلاب وجود داشت، وجود ندارد و علما باید نقش فعال‌تری از خود نشان دهند؛ همان‌گونه که شهید بلخی، آیت‌الله واعظ، شهید مزاری و... با محوریت فعالیت‌های فکری، فرهنگی و حضور در میدان سیاست و اجتماع جایگاه شیعیان و هزاره‌ها را در این کشور تثبیت و مستحکم کردند. آن‌های برای تحقق این هدف از ابزارهای گوناگونی سیاسی، نظامی و ایثار و فداکاری بهره گرفتند و تا سرحد شهادت به پیش رفتند و جان‌شان را در این راه فدا کردند. این کارنامه درخشان علمای شیعه در افغانستان است که امروزه باید الگو برای دیگر علما و اندیشمندان شیعه قرار گیرد. در این جا به برخی از کار ویژه‌های؛ دینی، سیاسی و اجتماعی علما در جامعه هزاره و شیعه اشاره می‌شود:

۲/۱. رهبریت دینی مردم: یکی از کارویژه‌های مهم روحانیت در طول تاریخ، رهبری و هدایت دینی مردم و استنباط احکام شرع و تعالیم اسلامی بوده است. این نقش یک پیوند ناگسستنی در تمام مراحل زندگی بین مردم و علما و گروه‌های مختلف سنی ایجاد کرده بود. به طوری که وجود یک عالم در یک منطقه از ضروریات به شمار می‌آمد؛ زیرا این عالم دین بود که نیازهای دینی مردم را مرتفع و نسبت به امر از دواج، اموات، خیرات و نذورات و تعلیم و تربیت فرزندان‌شان نظارت داشته و بر قلوب آنان حکومت می‌کرد.

در جامعه هزاره، علما از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار هستند، چون همواره در کنار مردم بوده‌اند و با درد و رنج آنان شریک و در واقع پناه‌گاهی برای عموم مردم و به خصوص فقرا، ایتام و مستمندان به حساب می‌آیند. آن «عده-ای از علما و روحانیانی که در رأس امور اجتماعی قرار دارند و از بیشترین اعتبار و حیثیت برخوردارند، این دسته از علما که اغلب تحصیل کردگان نجف اشرف یا قم و دارای تحصیلات

متوسط‌اند، سال‌ها میان مردم حضور داشته‌اند و شریک شادی‌ها و غم‌های ایشان بوده‌اند. از این روی، به رغم لغزش‌های کوچک و بزرگی که در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی از عده‌ای از آنان سرزده است، همچنان نفوذ و محبوبیت خود را نزد عامه مردم حفظ کرده‌اند. این دسته از علما مرجع مردم در مسائل خانوادگی و حقوقی‌اند. آنان این قدرت را دارند که در هر زمان مردم را بسیج کنند» (بختیاری، ۱۳۸۵: ۲۶۸).

با اعلان مرجعیت دینی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی^(۵) در سال ۱۳۷۲ ش، روند محبوبیت علما در بین مردم چند برابر شد؛ زیرا مرجعیت ایشان از یک طرف همراه با حس یک نوع خودباوری و استقلال فکری مذهبی در افغانستان بود و از سوی دیگری از اتهامات که همواره در گذشته علیه علمای شیعه وارد می‌شد، وابستگی سیاسی و دینی به مراجع و کشورهای خارجی بود. مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی^(۶) اثبات کرد که این اتهام یک برداشت نادرست و غیرواقعی است. مرجعیت ایشان این حقانیت را به وضوح بیان کرد، آن‌گونه که دیگران خیال می‌کردند علمای شیعه از نظر فکری و سیاسی استقلال ندارند درست نیست، بلکه از نظر علمای شیعه منفعت سیاسی، ملی و مذهبی کشورشان مقدم بر منافع کشورهای خارجی و بیگانه بوده است.

۲/۲. تعلیم و تربیت: تعلیم و تربیت فرزندان مردم هزاره و شیعه، از دیگر کارویژه‌های اساسی علمای دین بوده است؛ زیرا به خاطر تبعیض و تعلقات مذهبی که در درون حاکمیت افغانستان وجود داشت، در مناطق شیعه‌نشین مدارس دولتی بسیار نادر بود و شیعیان معمولاً از خدمات آموزشی دولتی محروم بودند. به همین جهت وظیفه تعلیم و تربیت به عهده علما و روحانیون قرار داشت و «عده‌ای از آنان در مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی به تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان و گاه افراد مسن‌تر می‌پرداختند. در آن زمان، مخارج تعلیم و تربیت که چندان بالا نبود، از وجوهات شرعی مردم تأمین می‌شد و به ندرت دولت در این زمینه کمکی انجام می‌داد. از نظر شمول و فراگیری جمعیت نیز، نظام تعلیم



و تربیت آن زمان، شمار اندکی را تحت پوشش قرار می‌داد؛ زیرا همه مردم لازم نمی‌دانستند فرزندان خود را برای سوادآموزی و کسب علم به مکتب‌خانه و مدرسه علمی بفرستند. از این روی، تنها کسانی که برای ارشاد دینی و تصدی پست‌های دولتی و برخی مشاغل دیگر که به خواندن و نوشتن یا مهارت‌های علمی خاصی نیاز داشتند، به مکتب‌خانه‌ها و سپس مدارس علمی رفته، علوم متداول روز را فرا می‌گرفتند» (همان: ۲۲۳).

در جامعه هزاره، مکتب‌خانه‌های محلی و مدارس علمی روستایی، نسبت به مدارس دولتی و حوزه‌های علمی شهریه سابقه طولانی‌تری دارند. علما با استفاده از این مکتب‌خانه‌ها و مدارس علمی روستایی، نقش فعالی در آموزش و تعلیم و تربیت کودکان، جوانان و نوجوانان ایفا می‌کردند. از آنجایی که هزاره‌ها از آزادی مذهبی و دینی برخوردار نبودند، در شهرها مدارس علمی شهریه و مساجد علنی از شیعیان وجود نداشت یا بسیار کم بود. تنها در اواخر حکومت ظاهر شاه، به خاطر فضای نسبتاً باز سیاسی که ایجاد شده بود، با تلاش خستگی‌ناپذیر علمای دین؛ شیعیان این فرصت را پیدا کردند تا در شهرها مدارس علمیه و مساجد بسازند و مراسم مذهبی‌شان را آزادانه برگزار کنند. «در این دوره، آزادی‌های سیاسی و مذهبی بیشتری در کشور به وجود آمد و علمای شیعی که در پی زمینه‌های مناسبی برای گسترش فعالیت‌های خود بودند، از فرصت به خوبی سود جستند، مدارسی را در کابل و برخی از شهرهای مهم کشور تأسیس کردند. مهم‌ترین مدارس شهر کابل عبارت بود از: مدرسه محمدیه، مدرسه جامعه الاسلام، مدرسه مدینه العلم، مدرسه خاتم‌النبین، مدرسه مهدیه و مدرسه رسالت» (همان: ۲۴۵) و ده‌ها مدرسه علمی در شهرهای مختلف افغانستان با همت علما ساخته شد.

۲/۳. **کانون وحدت و انسجام:** وجود علما در یک منطقه علاوه بر آن‌که حلال مشکلات مردم به شمار می‌رفت، محلی برای وحدت و انسجام آنان نیز بود؛ زیرا این علما بودند که با رفع دعاوی و رسیدگی به معضلات و گرفتاری‌های آنان سعی داشتند تا بین آن‌ها الفت و

مهربانی برقرار کنند. چون در گذشته به خاطر این‌که مذهب شیعه رسمیت نداشت، شیعیان کمتر به محاکم قضایی مراجعه می‌کردند و سعی داشتند که دعاوی و اختلافات‌شان را از طریق عالمان دینی حل و فصل کنند. علما نیز طبق آموزه‌های قرآنی «انما المومنون اخوه»، از وظایف خود می‌دانستند تا بین مردم اخوت و برادری برقرار کنند و آنان را از تفرقه و نفاق برحذر دارند. از این روی، علما کانون وحدت و همدلی شیعیان به حساب می‌آمدند. نه تنها شیعیان و بلکه علما رابطه نیک و حسنه با برادران اهل سنت و علمای آن‌ها نیز داشتند. با وجودی که حکومت‌ها برای رسیدن به مطامع‌شان همواره سعی می‌کردند بین اهل سنت و تشیع اختلاف ایجاد کنند و از این طریق ماهی مطلوب را بگیرند. متأسفانه این سیاست حاکمان و حمایت علمای درباری تا حدودی موجب افزایش تنش بین این دو مذهب اسلامی شد و در برخی مقاطع تاریخی فجایی را نیز خلق کرد؛ ولی هیچ‌گاه موجب گسست پیوند علمای واقعی این دو فرقه اسلامی از یکدیگر نشد. علمای این دو مذهب بزرگ اسلامی با تأکید بر مشترکات سعی داشتند که از اختلاف دوری و پیروان این دو مذهب اسلامی را بروحدت و همدلی تشویق کنند. برای نمونه شیخ سلیمان قندوزی بلخی که در دوره جنگ‌های سدوزایی و محمدزایی می‌زیست، کتاب ارزشمند «ینایع الموده» را درباره محور مشترک ارزشی شیعه و سنی (ذوی القربی) نوشت و به عنوان یک اثر ماندگار و وحدت‌بخش از خود بر جای گذاشت. در قبال علمای شیعه نیز نهایت تلاش خود را به کار می‌بردند تا زمینه‌های نفاق را بین این دو فرقه اسلامی از بین ببرند و لذا عالم برجسته شیعه شیخ عبدالله قندهاری که تقریباً همزمان با قندوزی می‌زیست، در سخنرانی و نوشته‌هایش در کنار استفاده از منابع شیعه و از منابع اهل سنت استفاده می‌کرد (ناصری داوودی، ۱۳۹۰: ۲۹۴).

علامه شهید بلخی، قبل از هر کسی معمار وحدت و اخوت اسلامی در افغانستان بود. ایشان رابطه نزدیک و دوستانه‌ای با برادران اهل سنت داشت؛ به همان

مختلف افغانستان با همت علما ساخته شد.

۲/۳. **کانون وحدت و انسجام:** وجود علما در یک منطقه علاوه بر آن‌که حلال مشکلات مردم به شمار می‌رفت، محلی برای وحدت و انسجام آنان نیز بود؛ زیرا این علما بودند که با رفع دعاوی و رسیدگی به معضلات و گرفتاری‌های آنان سعی داشتند تا بین آن‌ها الفت و

مختلف افغانستان با همت علما ساخته شد.

پیمانه که با مردم شیعه رابطه داشت. او در مبارزات و سخنرانی‌های خود به عنوان یک رهبر ملی عمل می‌کرد و اگر زنده می‌ماند و به هدایت‌گری خویش ادامه می‌داد، قطعاً می‌توانست اثرات عمیقی بروح‌دات اقوام و اخوت مذاهب اسلامی در کشور بر جای بگذارد و فراتر از آن، مانع دهه‌ها جنگ و خون‌ریزی در کشور شود.

۲/۴. آگاهی بخشی و بصیرت افزایی: از جمله مهم‌ترین وظایف علما و روحانیت شیعه آگاهی بخشی به مردم است. این کار هم بیشتر از طریق مساجد، حسینیه و حوزه‌های علمیه که از مراکز دینی به شمار می‌آیند، صورت می‌گیرد. مسجد و حسینیه مکان ویژه‌ای برای ترویج و تبلیغ مبانی فرهنگ اسلام در زمینه‌های مختلف از جمله فرهنگ سیاسی اسلام است. علمای شیعه در طول تاریخ سعی کرده‌اند مردم را از طریق همین اماکن با ارزش‌های دینی، مذهبی و سرنوشت سیاسی و اجتماعی‌شان آشنا کنند. از این رو مساجد و حسینیه‌ها علاوه بر این که محلی برای عبادت و مراسم مذهبی بود، مرکزی برای آگاهی و بصیرت‌افزایی نیز به شمار می‌آمد.

علمای شیعه در افغانستان با تمام فشارهایی که علیه آنان وجود داشت، از طریق همین مرکز، در هر مقطعی از تاریخ که احساس کرده‌اند دین و ارزش‌های مذهبی و هویت سیاسی و اجتماعی‌شان در معرض خطر و نابودی قرار گرفته است، توانسته‌اند با آگاه کردن مردم آنان را وارد عرصه کارزار کنند. چنان‌که در زمان عبدالرحمان، وقتی فرمان قتل عام مردم هزاره صادر شد، علما از پیشقراولان مقاومت در برابر ظلم، ستم و تجاوزگری لشکریان رژیم خودکامه او بودند. به همین جهت، «فرمان صادر کرد تا هر چه سید، ملا و کربلایی در هزارستان بود، همه را دستگیر و به زندان‌های هولناک انداخت و خانواده‌هاشان را به اسارت گرفت» (یزدانی، ۱۳۸۶: ۸۵).

در زمان‌های بعد نیز علمای شیعه با ایجاد بصیرت در بین مردم آنان را متوجه خطرات کرده‌اند، این نقش زمانی پررنگ‌تر شد که سیاست‌های ضد دینی در کشور توسط کمونیست‌ها به طور آشکارا مورد اجرا قرار گرفت.

در این هنگام بود که علما در مساجد و محافل پنهانی مردم را از هویت واقعی و سیاست‌های غیر اسلامی کمونیست‌ها در افغانستان مطلع کردند و در نهایت نهضت اسلامی مردم افغانستان با رهبری علما آغاز شد. **۲/۵. نوگرایی دینی:** تفکر نوگرایی در جهان اسلام یک پدیده جدید است و منظور از آن، برداشت نسبتاً متفاوت از دین در مقابل دیدگاه سنتی است که دین را محصور به امور شخصی کرده‌اند. به عبارت دیگر، دین را جدای از سیاست قلمداد کرده و حضور عالمان دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را جایز نمی‌دانند.

اندیشه نوگرایی یا اصلاحات دینی را برای نخستین بار سید جمال‌الدین افغانی مطرح کرد و ایشان سعی داشت از طریق بازگشت به قرآن و سنت و اخذ دستاوردهای جدید غربی، دین را از صورت افراطی، تحجرگرایی، خرافه‌پرستی، غیرقابل انعطاف بودن رهنیده و تبدیل به چهره مدرن، سازگار، جهانی و انسانی کنند تا هم دستاوردهای مدرنیته را بومی سازد و هم با ساختارهای فکری و فرهنگی مسلمانان سازگاری داشته باشد.

شهید سید اسماعیل بلخی، شهید اسماعیل مبلغ و... نخستین عالمان نوگرایی شیعی بودند که با هدف ایجاد اصلاحات علیه سیاست‌های غیر انسانی و اسلامی در افغانستان حرکت خود را آغاز کردند. هدف اصلی این حرکت نوگرایان دینی، ایجاد اصلاحات در افغانستان هدف بود و آن‌ها می‌خواستند ایجاد اصلاحات زمینه را برای نفی ظلم، برقراری شریعت و عدالت فراهم کنند. چون بر این باور بودند که حرکت‌های اصلاحی و ایجاد آگاهی در بین مردم، تنها راه برای از بین بردن استبداد، ظلم و ستم موجود حاکمان و بازگشت به اسلام اصیل است. این حرکت اصلاحی شهید بلخی و مبلغ از سوی قشر تحصیل کرده و علمای جدید حوزه‌های علمیه مورد استقبال قرار گرفت و این زنگ خطری بود برای دستگاه حاکم و به همین علت هم بلخی و هم مبلغ را به طور مرموزانه به شهادت رساندند تا صدای نوگرایی شیعی که پایه‌های حکومت را به لرزه آورده

بود، در نطفه خفه کند.

۲/۶. رهبریت سیاسی: علما و مرجعیت در طول تاریخ محور اصلی تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جهان تشیع بوده‌اند. از این روی پادشاهان و زمامداران مستبد به منظور دست‌یابی به اهداف‌شان همواره سعی کرده‌اند به نوعی با مراجع بزرگ مذهبی و علمای مورد قبول مردم به گونه‌ای رفتار کنند که موقعیت خود را با خطر مواجه نکنند. این قدرت علما و مرجعیت از تعالیم تشیع و قداست بخشی تبلیغ ارزش‌های الهی به روحانیت نشأت گرفته و باعث شده است تا شیعیان در تمامی مسائل از آن‌ها پیروی کنند. اولین نشانه‌های جدی حضور فعال روحانیت شیعه در عرصه سیاسی تاریخ جهان تشیع در دوره معاصر، قضیه تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی بود که منجر به نهضت مشروطیت در ایران شد. در این نهضت مردم به تبعیت از مرجعیت شیعه، از آن حمایت کردند، چون «تعلق آنان به جنبش بیشتر به طرفداری از بینش اجتماعی و یا اصول اعتقادی خاص مربوط می‌شد که همانا اعتقادات شیعه و پیروی آنان از مراجع بوده است که بر اساس آن برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی آماده می‌شدند» (زهیری، ۱۳۷۹: ۲۹۱).

جایگاه اجتماعی و سیاسی علما و مراجع دینی در بین مسلمانان به ویژه شیعیان مشخص است.

آیت‌الله فیاض از جمله فقهای افغانستانی معاصر در این باره اعتقاد دارد که اعلم فقهای عصر به عنوان حاکم از طرف خدا منصوب شده است و نیاز به انتخاب مردم هم ندارد: «مقام ولایت و خلافت براساس مذهب شیعه امامیه، از سوی خداوند مقرر شده است، چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت، اما براساس مذهب اهل سنت، آن‌چه از سوی خدا مقرر شده است، تنها ولایت رسول اکرم (ص) است و خلافت و ولایت خلفا از دیدگاه آنان از طریق اجماع و آرای مردم ثابت می‌شود، نه از طریق نص از جانب خداوند متعال. بنابراین هر فرمانروایی در کشورهای اسلامی چنان‌چه حکومتش بر مردم از طریق انتخابات آزاد و آرای مردم ثابت شود، از نگاه مسلمانان، همان ولی امر مسلمانان

است و حکم او نافذ و حکومت وی حکومت اسلامی و شرعی محسوب می‌شود» (فیاض، ۱۳۹۲: ۱۵).

باتوجه به این دیدگاه مرجعیت دینی، نقش علما در مسائل سیاسی و اجتماعی در زمان‌های مختلف کاملاً روشن و آشکار بوده است؛ ولی عملی شدن این نقش، تا حدودی زیادی به پایگاه اجتماعی روحانیت شیعه، موقعیت جمعیتی و فضای موجود نظام سیاسی حاکم، بستگی دارد که در افغانستان کمترین فرصت به وجود آمده است. به همین خاطر علمای شیعه در افغانستان، برخلاف علما در ایران و عراق، از قدرت سیاسی بدون بهره‌برده و بیشتر در گوشه و کنار مشغول تبلیغ معارف دینی و انجام امورات مذهبی مردم بوده‌اند. با این روند از فشار سیاسی علیه روحانیت شیعه در افغانستان به مرور ایام کاهش پیدا کرد و شروع انقلاب اسلامی سرآغاز یک فصل جدیدی در زندگی سیاسی علما در این کشور بود. انقلاب اسلامی این فرصت را به وجود آورد تا هم هزاره‌ها به عنوان شیعیان این کشور و هم علما اظهار وجود کرده و در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایفای نقش کنند.

اوج تبارز اقتدار سیاسی و اجتماعی شیعیان، بعد از پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱ ش و همزمان با استقرار حکومت موقت در کابل بود. در این برهه از تاریخ مردم ما، شهید مزاری^(۵) به عنوان رهبر سیاسی، گام‌های اساسی را در راستای هویت بخشی شیعیان و هزاره‌ها برداشت و برای درهم شکستن انحصار قدرت سیاسی به دست یک قوم تلاش‌های فراوانی را انجام داد. مقاومت عدالت‌خواهانه شهید مزاری در غرب کابل^(۶)، پایه‌های انحصارگرایی در کشور را به لرزه درآورد. شهید مزاری، دنبال احیای هویت بود و او می‌خواست، هویت مردمی که سالیان سال هویت‌شان مورد کتمان قرار گرفته بود، احیا کند. کتمان هویت مذهبی و ملی یک قوم در یک سرزمین مادرزادی، از نظر ایشان بزرگ‌ترین ستم و جفای نابخشودنی بود که عده‌ای آن را به نفع خود مصادره کرده بودند. از این روی، شهید مزاری شکستن اسطوره نژادگرایی در کشور را درمان بسیاری از دردها و رفع مشکلات می‌دانست؛ عدالت

اجتماعی، حقوق برابر ملت‌ها، همبستگی ملی، زندگی مسالمت‌آمیز اقوام، مشارکت سیاسی، خودباوری و... از مفاهیمی بود که ایشان بر تحقق آن‌ها پافشاری داشت.

طرح این شعارها به معنای عدول از گرایش دینی و اصول اولیه شهید مزاری نبود؛ بلکه ایشان قبل همه یک شخصیت دینی و مذهبی و یک عالم و روشنفکر دینی بود و در تمام سخنرانی‌های شهید مزاری در سه سال مقاومت غرب کابل، مفاهیم دینی و احترام به مقدسات و مذهبی موج می‌زند. آخرین بار هم که از کارته سه حرکت کرد وضوگرفت و نماز خواند و بعد به سوی دشمن غدار مکار رفت، گویی که خود از اوج پرواز به سوی محبوبش آگاه بود. شهید مزاری از نظر سیاسی یک انسان پویا و انعطاف‌پذیر بود و به نظرات دیگران احترام می‌گذاشت و در عین حال از صلابت، استواری و استقلال در تصمیمات نیز برخوردار بود و استقلال سیاسی و فکری از مهم‌ترین ویژگی او به شمار می‌آمد. برای شهید مزاری، سرنوشت مردم از همه چیز اهمیت بیشتری داشت و برای همین بارها با مردمش صادقانه سخن گفت: «به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم» (مرکز فرهنگی نویسندگان، ۱۳۷۴: ۶۳).

طرح مرجعیت دینی آیت‌الله محقق کابلی برای اولین بار توسط شهید مزاری مطرح شد و ایشان بر این باور بود تا زمانی که هزاره‌ها و شیعیان دارای اقتدار سیاسی و مرجعیت دینی و صاحب فتوا در افغانستان نباشند، نمی‌توانند از هویت سیاسی و دینی خود دفاع کنند. از این روی، شهید مزاری رهبری سیاسی هزاره‌ها را با محوریت حزب وحدت اسلامی و مرجعیت دینی را با محوریت آیت‌الله محقق کابلی پی‌ریزی کرد. او با این طرح می‌خواست هویت سیاسی و دینی هزاره‌ها در افغانستان را تثبیت کند و بهانه‌کسانی که شیعیان را از نگاه دینی و سیاسی وابسته به خارج قلمداد می‌کردند از آنان بگیرد.

شهید مزاری در جایگاه رهبر سیاسی هزاره‌ها و شیعیان در سه سال مقاومت غرب کابل نشان داد که تحت هیچ شرایطی از خواسته‌های مشروع مردمش دست برنخواهد داشت؛ لذا با اتکا به مردم و مهاجرین، همه فشارهای سیاسی و اقتصادی را تحمل کرد و سختی‌ها را به جان خرید تا مردمش عزت‌مند و سربلند باشد؛ چون معتقد بود، وحدت ملی زمانی به وجود می‌آید که عدالت اجتماعی هم تحقق پیدا کند و تمام ملیت‌ها به طور مساوی از حقوق اساسی و آزادی‌های مشروع برخوردار باشند. «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد» (همان: ۱۶۷).

متأسفانه باگذشت بیست و پنج سال از شهادت شهید وحدت ملی استاد مزاری و تداوم سیاست‌های تبعیض‌آمیز و یک جانبه‌گرایانه صاحبان قدرت در کشور، نه تنها بحران برادرکشی‌ها و قتل‌عام‌ها خاتمه پیدا نکرده است؛ بلکه بردامنه آن نیز افزوده شده است. هزاره‌ها به جرم مذهبی و قومی مورد بدترین حملات کور تروریستی قرار می‌گیرند و به طوری که هر روز ما شاهد فاجعه جدیدی در کشور هستیم. جای تعجب است، گروه‌های تروریستی با چراغ سبز قدرت‌مداران و حمایت کشورهای خارجی و حامیان به اصطلاح حقوق بشر و آزادی‌های انسانی، این جنایات را مرتکب می‌شوند. این که مردم ما به چه جرمی هنوز هم در آتش خشم تحجر می‌سوزند و این‌گونه قتل‌عام می‌شوند جای سؤال دارد و جرم‌شان چیست و باید پاسخ داده شود؟

۲/۷. **مرجعیت دینی:** مرجعیت در مذهب شیعه، یک نهاد مقدس و تأثیرگذار است که در همه روزگاران از آموزه‌های وحیانی و باورهای شیعه که برگرفته از کتاب خدا و سنت است به دفاع برخاسته است. مرجعیت شیعه، یعنی حفظ و احیای ارزش‌های مکتب انسان‌ساز تشیع و اهلبیت^(ع) توسط علمای فرهیخته در سخت‌ترین شرایط تاریخ است. مرجعیت برای شیعیان از مهم‌ترین ارکان دینی به شمار می‌آید و روی

این جهت از بین بردن مرجعیت علما در افغانستان اولین هدف نسل‌کشی هزاره‌ها در زمان عبدالرحمان بود. این هدف او، تاحدودی جامه عمل پوشید و برای مدتی شیعیان را در انزوای سیاسی و دینی قرار داد؛ اما فریاد علما و مرجعیت شیعه چون آتش زیر خاکستر در حالی شعله‌ور شدن باقی ماند. با سپری شدن زمان و تحمل دشواری‌های بسیار، کم‌کم زمینه برای نقش آفرینی علمای شیعه در کشور و به ویژه با شروع انقلاب اسلامی افغانستان در سال ۱۳۵۷ محیا شد و علما بیش از گذشته فرصت حضور در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را پیدا کردند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان و سقوط دولت کمونیستی، حضور قدرت‌مندانۀ حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری در غرب کابل، زمینه برای مرجعیت دینی آیت‌الله محقق کابلی^(۶) هموار شد. ایشان با به دوش کشیدن پرچم مرجعیت، هویت مذهبی شیعیان را دوباره احیا کرد و خود در رأس آن قرار گرفت. ظهور مرجعیت دینی از درون جامعه افغانستان نه تنها به لحاظ علمی، فرهنگی و خدمات اجتماعی مثمر ثمر بود و از لحاظ سیاسی و مذهبی نیز ثمراتی بسیاری به همراه داشت. مرجع فقید، گرچه به لحاظ سیاسی و به صورت مشخص وارد مناسبات قدرت نشد؛ اما به لحاظ تئوریک و فرهنگی تا حد امکان در راستای برقراری نظام سیاسی مبتنی بر عدالت و وحدت ملی در کشور تلاش کرد. ایشان در موقعیت یک مرجعیت دینی مسائل سیاسی کشور را زیر نظر داشت و در تدوین قانون اساسی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در افغانستان، همراه با سایر شخصیت‌ها و علما نقش محوری را بر عهده داشت و با رسمیت دادن مذهب جعفری در قانون اساسی کشور، بزرگ‌ترین خدمت را در طول تاریخ انجام داد. شهید مزاری با درک این واقعیت و در راستای احیای هویت هزاره‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بود که مرجعیت مرجع فقید را مطرح کرد و از آن حمایت کرد. مرجعیت آیت‌الله کابلی در احیای روحیه خودباوری و امید به آینده، در بین طیف‌های گوناگون

جامعه هزاره و شیعه، اثرات قابل توجهی داشت. از این‌روی، بازیابی هویتی دینی و ملی مردم ما مرهون کوشش و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر شهید مزاری^(۷) و مرجعیت مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی^(۸) است.

مرجع فقید در زمان تصدی مرجعیت‌شان خدمات بسیاری را برای جامعه شیعه و هزاره انجام دادند. از جمله ایشان نهضت مدرسه، مصلا و مسجدسازی را که با تهداب‌گذاری مدرسه علمیۀ جامعه الاسلام آغاز کرده بود؛ این نهضت در زمان مرجعیت ایشان روند صعودی پیدا کرد و در اکثر مراکز ولایات و شهرهای بزرگ کشور؛ مصلا، حوزه‌های علمیه، مساجد و حسینیه‌ها توسط معظم له احداث شدند. حضرت آیت‌الله محقق کابلی^(۹) در کنار فعالیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی به خدمات اجتماعی نیز توجه ویژه داشت.

۲/۸. حضور در تدوین قانون اساسی: قانون اساسی در هر کشوری مهم‌ترین رکن آن کشور است؛ زیرا این قانون اساسی است که روابط اجتماعی و سیاسی افراد جامعه را تنظیم و خط و مشی کلی کشور را مشخص می‌کند. تدوین قانون اساسی جدید افغانستان که با حمایت و زیر نظر جامعه جهانی آماده شد و در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید؛ به خاطر حضور برخی علمای تأثیرگذار شیعه در تهیه پیش‌نویس آن، یک فرصت استثنائی برای علمای شیعی بود. عضویت عالم فرهیخته و شخصیت حقوق‌دان و اندیشمند چون استاد سرور دانش معاون فعلی رییس جمهور افغانستان در کمیته تدوین پیش‌نویس قانون اساسی، موجب شد که علی‌رغم آزادی‌های دینی و مذهبی، هرگونه تبعیض قومی و مذهبی نیز در آن نفی شود و مذهب جعفری به رسمیت شناخته شود. بدون شک جایگاه دینی و سیاسی مردم ما در قانون اساسی، نتیجه سه سال مقاومت غرب کابل، خون شهید مزاری^(۱۰)، تلاش‌های استاد دانش، مرجعیت دینی و علمای شیعه است.

۲/۹. مشارکت در ساختار نظام سیاسی: ساختار اصلی نظام سیاسی جدید کشور در قوس ۱۳۸۰ در شهر بن آلمان و با نظارت جامعه جهانی پایه‌گذاری شد. در

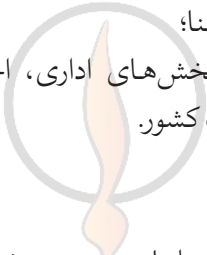
اجلاس بن بعضی علمای شیعه به نمایندگی از شیعیان حضور فعال داشتند، در این اجلاس قدرت سیاسی در کشور براساس قومیت تقسیم شد و هزاره‌های شیعه مذهب به عنوان یک قوم در قدرت سیاسی کشور سهیم شد و این یک امتیاز بزرگ برای شیعیان بود.

این امتیاز نتیجه سال‌ها مبارزه و مقاومت شیعیان علیه نیروهای متجاوز اتحاد جماهیر شوروی سابق و آثار و برکات خون شهداء، آوارگی و بی‌خانمانی مردم و ایثار و فداکاری شهید مزاری^(۶) بود. اگر نبود مقاومت شهید مزاری در غرب کابل، جامعه جهانی حضور و توانمندی مردم ما را باور نمی‌کردند و در نتیجه همان آش بود و همان کاسه. آن‌چه که باعث شد تا جامعه جهانی وجود مردم هزاره را به عنوان یک کتله بزرگ قومی بپذیرند و به حقانیت آن‌ها اعتراف کنند، حضور قدرت‌مندان حزب وحدت اسلامی تحت زعامت شهید مزاری در غرب کابل و در اخیر شهات مظلومانه ایشان در اسارت بود.

بیش از یک دهه جهاد رهایی‌بخش و سه سال مقاومت علیه انحصارگرایی و ثمرات خون هزاران شهید و به ویژه خون سردار جهاد و مقاومت شهید مزاری^(۷) و تلاش علما و فرهیختگان شیعه، زمینه را برای مشارکت در قدرت و عرصه‌های اجتماعی و سیاسی تا حدودی هموار کرد که به برخی از فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی علما در نظام جدید سیاسی اشاره می‌کنم:

۱. حضور فعال در پی‌ریزی نظام جدید سیاسی در کنفرانس «بن» آلمان؛
۲. داشتن نقش فعال در تدوین قانون اساسی جدید کشور؛
۳. حضور مؤثر و فعال علمای دینی در مراکز حساس به ویژه حوزه‌های فرهنگی و آموزشی، همچون وزارت معارف و تهیه و تدوین کتب درسی در موضوعات اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و مذهبی و نیز مدیریت بخش دینی رادیو، تلویزیون و مطبوعات کشور و تدوین قانون احوالات شخصیه شیعیان از جمله کادرهای علما است؛

۴. تأسیس دانشگاه و مراکز آموزش عالی، تشکیل نهادهای مدنی و تقویت مراکز علمی و دینی؛
۵. انتشار نشریات دینی، سیاسی، تربیتی و آموزشی و نقد و بررسی مسائل روز و تجزیه و تحلیل معضلات کشور به صورت واقع‌بینانه و علمی؛
۶. ساماندهی مراکز دینی و حوزه‌های علمیه و رسیدگی به امور مساجد و تکایا؛
۷. تشکیل شورای علمای شیعه، ساماندهی روحانیت در عرصه‌های تبلیغی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی؛
۸. حضور فعال در تأسیس شورای اخوت و شورای علمای شیعه و اهل سنت افغانستان؛
۹. مشارکت در بالاترین مراحل تصمیم‌گیری در کشور تا سطح معاونت رئیس‌جمهور؛
۱۰. حضور فعال در مراکز قانون‌گذاری کشور، همانند شورای ملی و سنا؛
۱۱. مشارکت در بخش‌های اداری، اجرایی وزارت خانه‌ها و ولایات کشور.



نتیجه‌گیری

فلسفه وجودی نهاد علما و مرجعیت شیعه، پیروی از حرکت انبیاء الهی و نجات انسان‌ها از گرداب ضلالت، گمراهی و ترویج فرهنگ اهل بیت^(ع) بوده است. از این رو، علمای شیعه در طی قرون متمادی با مجاهدت و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر سعی در ترویج معارف دین و پاسداری از فرهنگ اهل بیت^(ع) در اقصی نقاط جهان کرده‌اند. در طی این مسیر، هیچ‌گاه سختی‌ها، مشکلات و فشار دولت‌های مستبد، در عزم و اراده آنان خللی ایجاد نکرده است؛ بلکه بیش از گذشته در تحقق اهداف شان راسخ‌تر و مستحکم‌تر کرده است. نمونه آشکار آن عالمان شیعی افغانستان است که با تمام معضلات سیاسی و اجتماعی که وجود داشت، نه تنها از فعالیت‌های دینی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی شان کاسته نشد؛ بلکه روز به روز بردامنه آن افزوده نیز گردید. نتیجه این حضور بی‌وقفه و خداپسندانه علما بود که امروز، جایگاه شیعیان در افغانستان مشخص و مذهب جعفری به رسمیت شناخته شده است.

۶. ریاضی هروی، محمدیوسف (۱۳۶۹)، عین الوقایع، تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشاری زیدی.
۷. قرآن کریم.
۸. روا، اولیور (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، مترجم: ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۹. زبیدی، مرتضی حسینی (۱۳۸۵)، تاج العروس، بیروت- لبنان، دارالهدایه.
۱۰. زهیری، علی رضا (۱۳۷۹)، عصر پهلوی به روایت اسناد، قم، دفتر نشر و پخش معارف.
۱۱. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. شهرستانی (۱۳۶۳)، الملل والنحل، قم، الشریف الرضی.
۱۳. فروزآبادی، مجدالدین (۱۳۹۷)، القاموس المحيط، بیروت- لبنان، مکتبه تجاریه کبری.
۱۴. فرهنگ، سیدمحمدحسین (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۵. فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۶. فیاض، محمداسحاق (۱۳۹۲)، حکومت اسلامی، مترجم: سرور دانش، انتشارات راه فردا، کابل.
۱۷. قنبری، آیت (۱۳۸۱)، منابع قدرت روحانیت شیعه در ایران، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۰.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، الکافی، بنیاد اندیشه‌های اسلامی، تهران.
۱۹. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (۱۳۷۴)، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، قم، انتشارات سراج.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات اسلامی.
۲۱. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۲. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۸۴)، پژوهش‌های

با تمام معضلات و دشواری‌هایی که وجود دارد، بازهم شرایط فعلی یک فرصت استثنائی و تاریخی است و فرزندان شیعه و هزاره امروز، بدون کتمان هویت خود می‌توانند در تمام عرصه‌های مختلف حضور فعال و پررنگ داشته باشند و هیچ منع قانونی هم وجود ندارد. تنگ‌نظری‌ها و قوم‌گرایی‌ها گرچه هنوز هم ریشه‌کن نشده است و این هیچ‌گاه به معنای انکار هویت مذهبی، سیاسی و اجتماعی مردم ما نیست؛ زیرا هزاره‌ها و شیعیان اثبات کردند که از یک طرف متعلق به این خاک و سرزمین هستند و در حفظ استقلال تمامیت ارضی و تحولات سیاسی، اجتماعی و امنیتی کشور سهم تأثیرگذار داشته‌اند و خون‌ها داده‌اند و از طرف دیگر در استعداد و توانمندی هم نه تنها دست‌کم از دیگران ندارند؛ بلکه قدرت‌مندانه‌تر، مستعد و با انگیزه‌تر از دیگران ظهور پیدا کرده‌اند و این امر برای همه روشن است.

براین اساس، فرصت به وجود آمده نتیجه حضور و خون شهدای گران‌قدر و علمای شیعه است که در طی بیش از چند قرن در این کشور تلاش کردند و زحمت کشیدند تا امروز هزاره‌ها و شیعیان به این موقعیت رسیدند؛ لذا این فرصت را باید غنیمت شمرد و نهایت استفاده و بهره‌برداری را از آن باید برد و متحد یک دل آن را پاس داشت. □

منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت- لبنان، دار صادر، سوم.
۲. امام خمینی، روح الله (بی‌تا)، نقش روحانیت در اسلام، قم، دارالفکر.
۳. انوشه، حسن (۱۳۷۸)، دانشنامه ادب فارسی، تهران، وزارت فرهنگ و معارف اسلامی.
۴. باهنر، محمد داوود (۱۳۸۶)، گوشه‌ای از زندگی پربار اسماعیل مبلغ، رسالت حوزه، سال اول، شماره ۴.
۵. بختیاری، محمدعزیز (۱۳۸۵)، شیعیان افغانستان، قم، انتشارات شیعه‌شناسی.

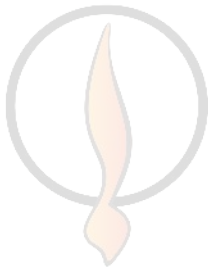


دینی، افغانستان و آینده، مرکز جهانی علوم اسلامی،
مجله پژوه، شماره: ۱۱.

۲۳. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۹۰)، مشاهیر
تشیع افغانستان، قم، مرکز ترجمه و نشر المصطفی.

۲۴. هفته نامه وحدت، با اختران علم و دانش، قم، ش
۱۳۹.

۲۵. یزدانی، حسین علی (۱۳۸۶)، تاریخ تشیع در
افغانستان، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، قم.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴